



داستان کوتاه انگلیسی به همراه ترجمه - قسمت چهارم

داستان‌های کوتاه به عنوان ابزاری کارآمد در فرآیند یادگیری زبان انگلیسی، دارای فواید فراوانی هستند. این داستان‌ها نه تنها به بهبود دایره لغات و افزایش توانایی گرامری شما کمک می‌کنند، بلکه محیطی پربار و خلاق را برای تقویت مهارت‌های گفتاری و شنیداری ارائه می‌دهند. از طریق خواندن داستان‌ها، افراد با لحن‌ها، اصطلاحات و موضوعات مختلف زبان آشنا می‌شوند. همچنین، این داستان‌ها فرصت‌های متعددی را برای تمرین مهارت خواندن و تشویق به یادگیری مداوم زبان انگلیسی فراهم می‌کنند. به عبارت دیگر، داستان‌های کوتاه نه تنها به عنوان یک ابزار آموزشی کارآمد، بلکه به عنوان یک منبع لذت‌بخش و جذاب برای تقویت توانایی‌های زبانی در زبان‌آموزان عمل می‌کنند.

1

Harry Marsh was a driving examiner who had to test people who wanted to get a driving license. One day he came out of his offices usual and saw a car at the side of the road, with a young man in it. He got into the car beside the driver and told him to check the lights then the brakes and then all the other usual things. The driver performed everything promptly and faultlessly, without saying a word.

Then Harry told the driver to start his engine and drive forward. Then he told him to turn right into a side road, stop, go backwards into another side road and then drive to the office again.

On the way, the driver said to Harry politely, ' Could you please tell me why we are doing all these things? I was passing through this town and only stopped to look at my map.'

هری ماش متخصص رانندگی بود و از افرادی که می‌خواستند گواهینامه رانندگی بگیرند، امتحان می‌گرفت. یک روز مثل همیشه از اداره بیرون آمد. آنطرف خیابان ماشینی را با مرد جوانی در آن دید. او سوار آن ماشین شد و کنار راننده نشست و به او گفت: چراغها، ترمزها و بعد همه چیزهای معمول دیگر را امتحان کن. راننده ماشین هم همه چیز را بدون معطلی و بی نقص و بدون آنکه کلمه‌ای بگوید انجام داد.

بعد هری به راننده گفت: ماشین را روشن کن و برو جلو. بعد به او گفت: به خیابان در سمت راست بپیچ، توقف کن، به خیابان دیگری برو حالا بطرف اداره رانندگی کن. در مسیر برگشت، راننده مؤدبانه به هری گفت: میشه لطفاً به من بگویی چرا ما باید این کار را انجام دهیم! من از این شهر می‌گذشتم و فقط ایستاده بودم تا نگاهی به نقشه‌ام بیندازم.

2

George was a newspaper reporter who worked for a small local newspaper in a country town. Nothing much ever happened there.

One day George's boss sent for him.

'George,' he said, James Bright is making a speech at the Town Hall tonight. I want you to go and report on it for us.

'James Bright?' said George. 'He's a terrible old fool, He never says anything worth reporting.

'Bright is our best-known local politician,' said the boss. 'We'll have to print a report on that speech.

So George went to the meeting and Bright spoke for two hours without stopping. When George got back to the office at last, the boss was waiting for him.

'Well, George,' he said. 'What did the old man say?'

Absolutely nothing,' said George.

The boss wasn't surprised, 'All right, George,' he said. 'You'd better not write more than two and a half columns on it.'

جرج يك خبرنگار روزنامه بود كه براي يك روزنامه كوچك محلي در حومه شهر كارمي كرد. در آنجا اتفاق زيادي نمي افتاد. يك روز رئيس جرج او را احضار كرد.

او گفت: جرج امشب جيمز براي در شهرداري يك سخنراني دارد. از تو ميخواهيم به آنجا بروي و گزارشي براي ما تهيه كني.

جرج گفت: جيمز براي؟ او يك پيرمرد نادان و ترسناك است. او هرگز چيز با ارزشي براي گزارشي نمي گويد.

رئيس گفت: براي مشهورترين سياستمدار محلي ماست، ما بايد گزارشي از آن سخنراني چاپ كنيم.

بنابراين جرج به سخنراني رفت و براي بدون وقفه دو ساعت صحبت كرد. بالاخره وقتي جرج به اداره برگشت، رئيس منتظر او بود.

او گفت: خب جرج، پيرمرد چه گفت؟

جرج گفت: قطعاً هيچ چيز.

رئيس تعجبى نكرد و گفت: درسته جرج بيش از دو سطر و نيم درگزارش نويسي.



3

Many years ago an English lady in Africa was invited by an important local chief to be the first person to use his new bath--the first one in that part of Africa.

The lady went into the bath-house, turned on the taps and got into the nice, warm water, but when she looked up, she was frightened to see an eye watching her through a hole. She got out, dressed and ran outside, she saw an old man and a donkey there. He was carrying a petrol tin of hot water in one hand, and one of cold water in the other and in front of him were two funnels.

'Why were you watching me in my bath? the lady asked him angrily.

The man answered politely, ' have to see which tap you turn on, madam, or I don't know whether to pour in hot or cold water.'

سالها پیش يك خانم انگلیسی از طرف يك رئیس محلی دعوت شد تا اولین کسی باشد که از حمام فرنگی استفاده می کند - اولین حمام در آن سر آفریقا. زن وارد حمام شد. شیرها را باز کرد و زیر آب زلال و گرم رفت. اما وقتی بالا را نگاه کرد از دیدن چشمی که او را از يك سوراخ تماشا می کرد ترسید. او بیرون آمد. لباسهایش را پوشید و بیرون دوید. پیرمرد و خری را در آنجا دید. پیرمرد یک پیت آب گرم در یک دست و يك پیت آب سرد در دست دیگرش حمل می کرد، و در جلویش دو تا قیف بود.

زن با عصبانیت پرسید ؛ چرا مرا در حمام نگاه می کردی؟

مرد مؤدبانه جواب داد: خانم باید بینم کدام شیر را باز می کنید، در غیر این صورت نمی دانم آب گرم در حمام بریزم یا آب سرد.

4

Mr. Edwards and Mr. Wilson were friends. They were sitting in a train when another man came in. There was going to be an election soon, and Mr. Edwards and Mr. Wilson began talking about politics. Mr. Edwards supported the Labor Party strongly.

Suddenly the third man began to argue with Mr. Edwards. He supported the Conservatives. They argued for a long time, and then Mr. Edwards said, 'Well, I can't make You change your mind, and you can't make me change mine, so let's have an agreement: I won't vote for the Labor Party, and you won't vote for the Conservative Party. Then we'll be able to stay at home comfortably, and nobody will lose anything.' The other man agreed.

They all got out at the same station, and Mr. Edwards drove Mr. Wilson home in his car.

'That's the fifteenth person I've made that agreement with,' he said to him,

آقای ادوارد و آقای ویلسون با هم دوست بودند. آنها در قطاری نشسته بودند تا اینکه مردی وارد شد بزودی انتخابی در پیش بود. آقای ادواردز و آقای ویلسون شروع به صحبت درمورد امور سیاسی کردند. آقای ادواردز شدیداً از حزب کارگر حمایت می کرد. ناگهان مرد سوم بحث با آقای ادواردز را آغاز کرد. او از محافظه کاران حمایت می کرد. آنها مدت زیادی بحث کردند، و بعد آقای ادواردز گفت خوب، من نمیتوانم نظر شما را عوض کنم. شما نیز نمیتوانید نظر مرا عوض کنید پس بیاید به یک توافق برسیم. من به حزب کارگر رأی نمی دهم و شما نیز به حزب محافظه کار رأی ندهید. پس ما میتوانیم راحت در خانه بمانیم و هیچ کس چیزی از دست نمی دهد. مرد نیز موافقت کرد.

آنها همه در یک ایستگاه پیاده شدند و آقای ادواردز با ماشینش آقای ویلسون را به خانه اش برد.

در راه آقای ادواردز به آقای ویلسون گفت، این پنجاهمین کسی است که با او اینگونه توافق کرده ام.



5

Some people were queuing outside the Scala Theatre for tickets for a very popular show. They had to wait for several hours, and during that time they were entertained by a young man who was playing very nicely on a trumpet, the queue enjoyed his music and put quite a lot of money in the box that he had on the ground in front of him.

At last one of the people in the queue said to him, you play too well to be a beggar.

I'm not a beggar,' the young man said. I'm studying to be a trumpet player in a big band, and I have to practice several hours every day, so I thought it would be nice to do it in the fresh air instead of in my small room on days when the weather was nice- and also to get a bit of money at the same time.

گروهی از مردم بیرون تئاتر اسکالبا برای خریدن بلیط يك نمایش خیلی معروف پشت سرهم صف بسته بودند. آنها باید چند ساعتی منتظر می ماندند، و در این مدت مرد جوانی که به زیبایی شیپور می زد آنها را سرگرم کرده بود. همه صف از موزیک او لذت می بردند و پول نسبتاً زیادی در جعبه ای که در جلوی پایش روی زمین گذاشته بود، ریختند. بالاخره یکی از افرادی که در صف بود به او گفت: تو آنقدر خوب شیپور می زنی که بهت نمیاد گدا باشی. مرد جوان گفت: من گدا نیستم. من دارم تمرین می کنم تا در يك گروه بزرگ موسیقی، شیپور بزنم. و باید هر روز چند ساعت تمرین کنم. پس فکر کردم بهتر است این کار را وقتی که هوا خوب است به جای اتاق کوچکم در هوای تازه انجام دهم و نیز در همان موقع پولی هم کسب کنم.





بسته جامع زبان عمومی پایه تا پیشرفته - والا